

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۲۳۹ / ۴۰۰

جنت (برمک) ۸، ۴، ۸

[illegible]

[illegible]

۱۹
 ۲ ماحل عاشقانه الاهی فی غنای
 قرآنست کوی استنب
 مجباً لقلب شکم لا یجمع ولا نفسی در علم
 اگر بوار دید اصف نور
 می نماید کمر زار
 از فرسی و سبکی زنی
 چو بند است که در دست
 بدست نکرده اند و در
 ایستاده اند که اندر
 جمع سازم آن همه غصه را
 دلکده های قیامت
 برش غنی دل و سینه
 درخت برگه دل و سینه دارد
 اگر زن ناز در آن
 می نماید کمر زار
 از فرسی و سبکی زنی
 چو بند است که در دست
 بدست نکرده اند و در
 ایستاده اند که اندر
 جمع سازم آن همه غصه را
 دلکده های قیامت
 برش غنی دل و سینه
 درخت برگه دل و سینه دارد
 اگر زن ناز در آن

Mr. Corbridge

عبدالمجید علی محمد علی

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين

دلی او شتر از قوشه روشن نمایان شد در زیر فرو
یکی پاهای دوش تیری دلشگر گرفت اندر دل نه فای
گو از آب و نه اهل الما عدا کردید زهر آلود بیکار
تمام خالی بیکای چون زهر آلود بیکار گشته
شکلی در نیمه بر بدن خالی که جبهه بدرید از سندان
بیدارش طلاق است امرا محمد علی تار علی بیکار

شکر و صلوات علی سید عالم
و علی کتبت این دم
مرکز الی انما الحی بن علی
الحی علیات الی امضی علی دین النبی ثم علی علیهم
و علی الموت فخر من دکر الدار و الی راوی فی دفر الدار
ارائه را ترا در هم اندی زده بودیم

یا هلاک ما شفا اندر رگاب
ان نهی دلاکت علی صاب
از روی برین نشوون
تا بختی روف هم تاب
باز نه در کای کمر دکان
اگر نه برادر از سر هم جاب
عظیم سکی سه مارا
بشود در برز مودوم جاب
رشت عروسی من است زنده
عروسی را از هر سطل شتاب
بشدت نه و بداع دل
میها که برفعه بدل بکتاب
عاشق منور در هر تنم
این عقیق کرد ای سر دل شتاب
بخت و هم در هر قصه
فای به تسم و کتاب
غالب تشنگی عقی هر
شدم امیرش عقی از سر کتاب
وز را در من فانت که
عق که از نهایی بر سر کتاب

بر تصدیق فراگشتی رضا
 تا و لوف تر فی اند خط
 بر تر بخشیم تمام بکنند
 اصل تو هستی که شدی بود
 حت و جعفر زلف ما سر
 هر که فوایی بخشی که کنی عذر
 غم نیست غم منی بود
 رو برادر از روی فلک ان
 چه آن که تقدیر بر افکند
 منم درای این فیض لطف و کرم
 بسته باشد کلمه در یک طاق
 بر اسیری اینستم خوشی لم
 بر اسیری رحم کن در ای
 یارب بر خاطر من نه
 کمر بخیزد نه در دل خوشی
 س مری که دست او در دست
 که بخشی و کمر دارا دست
 رسته جود و بخشش و بخشش
 عذری بیرون و صفت درم
 کشته بر تو صفت از کرم
 قسم بخورم بر بندت که کار و ناکار بخش
 بنو دانی چندی از او نشانی
 بنده در بهر روز شد کلام
 خلق عالم طغیان کند و بجز
 طغیان و نه ز کوه ترا
 از حق جوت که بنوا جاعی

میکنی انو بعینه افزون در بیان محمد و مزین
 هر کجا کرد در هم و فعل بدید از محمد بیرون مد و مزین
 چیست این خجرتان کلمه که حرفش بود اصول
 هر چه زاید در آن بواسطه و در این مزین خواهد بود
 در بیان بناهای اصل فعل و اسم
 هر فهای اصول وقت شمار گاه در فعل است گاه چهار
 لیک در اسم پس یعنی پنج می که حرفهای اصل به پنج
 چون به حرفی بود تلافی در چهار حرفی بود و باقی خوان
 پنج حرفی بود از آن تعبیری بخماسی که در صغیر و کبیر
 در بیان اینکه اسم ثلاثی محمد و نه نبات
 قسم اسم ای بعقل و فهم علم چون ثلاثی بود و محمد و نه نبات
 مرد داده بنای مختلف است فرس و جوی و نلی و کشف
 از حقش بودی کویت است بر من سهل است
 دریا و در من سر که هر دو یکی

در بیان بناهای اصل فعل و اسم
 هر فهای اصول وقت شمار گاه در فعل است گاه چهار
 لیک در اسم پس یعنی پنج می که حرفهای اصل به پنج
 چون به حرفی بود تلافی در چهار حرفی بود و باقی خوان
 پنج حرفی بود از آن تعبیری بخماسی که در صغیر و کبیر
 در بیان اینکه اسم ثلاثی محمد و نه نبات
 قسم اسم ای بعقل و فهم علم چون ثلاثی بود و محمد و نه نبات
 مرد داده بنای مختلف است فرس و جوی و نلی و کشف
 از حقش بودی کویت است بر من سهل است
 دریا و در من سر که هر دو یکی

عصده است ابل چه فعل و غلب خرد که غنق و یکا مطلب
 در د باغی است اسم پنج نبات که از آن پنج نه فرغونه کار است
 جعفر در هم د کو بوشی بسی قهر است ز بی ح از کوئی
 در بیان پنجه اسم غازی خرد را چند نبات است بقره
 نه غازی چهار صیفه در است که از نه اسف عمل است سخت
 عجمی شوقی و غلب یا د کوش که صفت است و
 در بیان مزید فیه غازی صیفه های مزید بسیار است
 نظم آن بهر صفت و شوار است در غازی نباته است یکی
 غصه فوت و فغصه و دکی قرطبی است بی غصه غلب
 بعد از آن چند غازی بی قبل در بیان ابواب افعال علامه
 چون غلبه فعل همان در باب که بود در حجه آن شای باب
 فعل یفعل است بی فعل باز یفعل بضبط آن نه دل
 فعل یفعل است یفعل و هم فعل چون شود یفعل ضم

در بیان باجهای مزید فیه در مزید است جمله ده باب است
 پنجه شکر بر شای است باب افعال مع از آن تفعیل
 و ز بی و مفاعله بی قبل ماضی این سه باب به هم کسی
 حرف زاید یکی شکر به بی پنجه به در اون و حرف افزون
 افعال تفعیل آن کنون بسی تفعیل تفاعل است و یکا
 حرف زاید سدران در است افعال از بی هم بشر
 که از آن وی است تفعیل در بیان و باغی جمله و مزید فیه
 چون و باغی جمله است بنما نامند غنی فعل صلا
 در مزید شای نبات تفعیل که یکی حرف زاید است در آن
 و در تامل کنی در افعال است زاید هم در افعال
 حرف علت سه حرف و ای جو که بهر صیفه نشان که جای جو
 باشد آن صیفه را لقب معقل بر تو خوانم مفصل این عمل

در بیان غازی
 در بیان غازی
 در بیان غازی

حرف علت بجای فایده
 و در بود جای عینی چون دان
 و بجو عینی و لام یا فاء و لام
 و در بود عینی و لام مقرون
 در بیان نامهای مضموم

هر بنایی که عمره دارد بود نام مضمومش اختیار بود
 صفت مضموم فاء چه بنای عمره مذکور در بود بنای فاعلی
 و در بود عینی و لام یا فاء و لام است مضموم عینی و لامش نام
 در ثلاثی مضاعف اندان که بود عینی و لام او ن یکسان
 در رباعی مضاعف اندان که باید توان وقت شهاد
 فاء و لام تحت بیقی قحاشی چه عینی و لام پسین
 هر چه باشد و در ای قیام مسلم است و صحیح دارد نام

در بیان اینکه مصدر اصل کلام است و فاعل و اسمای متعلقه
 مصدر است که بود و شن آفریدار سیشی دان یا شن
 در بیان مصدری که یا شن دان بناها بسنی گفته اند
 هم در ماضی و هم مستقبل مستقبل جحد و نفی مروی ای مقبل
 بعد از اسم فاعل و مفعول که بود و هم قاتل و مقتول
 بعد از اسم آنست و دان اسم تفضیل بان اسم ملان
 در ثلاثی مجزیه و سالم ه شتی بود یا بهای ان در اسم
 صحیح از باب فعل یفعل چون نصر یفعل نصر یادی کرن یفعل
 عینی للفعل در ماضی و قتم عینی در مضارع نصر یفعل نصر یادی
 انصر هل یفعل یا نصر یفعل عد و صیغها در رباعی فعال
 چهارده که اگر کنند سنول شتی مضاعف چه بنای رباعی
 شتی مخاطب مکرر بنای رباعی سه در هر شتی فاعلی دان که کرد
 به بنای مختلف مذکور وی دیگر بود حکایت نفس

که اگر خود کند کاری نفسی از جهات نفسی مستقل
 که غایب بود مشهود حاصل تا بیفکند در فعل استقبال
 یعنی که ما باید تا چه در اول ساکنی از دست چنانچه از تا
 کن از این صیغهها امر بنا و در بیست و یکم آنچه بعد از تا
 است که از هر صیغه باید دانست حرف بی از خود را بگو
 اگر از خود در صیغه است حرف باید بود آن صیغه را
 و در آن از بگوئی موسوم حرکت بگوئی حرکت جسم
 که در او مقرر است که فون بیفکند در صیغهها آنکه
 آنکه با صیغه جمع تا صحیح از فعل بفعل الفرت
 ضربت ضربت ضربت ضربت و ذاک مقرر است ضربت
 ضربت ضربت ضربت ضربت ضربت ضربت ضربت ضربت
 از باب فعل بفعل چون فتح یفتح و الفتح کثرت فتح
 یفتح فتحاً فهو نافع و ذاک مفتوح یفتح و فتح لا

۱۰
 یفتح لم یفتح لا یفتح فعل یفتح قاعدة عين بنات فتح یا ویرم
 جز این بار من فطن تمام خواهد خواند عین و عین و عین و عین
 پس و شاد چون ای باب صحیح از باب فعل بفعل العلم یفتح
 علم یعلم علماً فهو عالم و ذاک یعلم یعلم اعلم لا یعلم لم یعلم
 لا یعلم فعل یعلم صحیح از باب فعل بفعل عین و عین و عین
 الحجابین استن حجب حجاباً فهو حاسب و ذاک
 محسوب یحجب محسباً لا یحجب لم یحجب لم یحجب فعل یحجب
 از باب فعل بفعل عین شرف یشرّف الکرّم یزکّر الکرّم
 گویم یگویم یگویم یگویم یگویم یگویم یگویم یگویم
 محسب یحسب محسباً یحسب محسباً یحسب محسباً یحسب محسباً
 یا کسی که بدو گنج بود یا مفتوح و کجاست لازم
 را و اندر میان انسان قائم جو زبان که نه گفتن است

و جب آنکه مقول آن یقین در بود بعد قیاد و غیره و در
 و ذغبق که بر هر چه قانی از برای موافقت یابی
 و او را حذف کنی هر خال فخر یا گوئی شود ذایل
 صیغه که در با صحن حد ایل مثال و ادویه از باب فعل
 چون ضرب بر ضرب آمد و عد کردن و عد بعد و عد و عد
 و ذاک موعود بعد عد لا بعد لم بعد لا بعد هل بعد
 مثال و ادویه از باب فعل بعد یی جی ضرب ضرب الی الی
 و هر که کردن و ندیدن و ندانند و ذاک موعود باشد
 ند و لا یند لم یند لا یند هل یند مثال یابی از باب فعل
 فی فعل المیه قیاد باختی بسیر و ذاک موعود بسیر بسیر
 لا ینسیر لم ینسیر هل ینسیر لم ینسیر مفعول یابیه قاعده
 یابی ساکن که باشد از پی ضم منقلب شود براد انهم مثال
 از باب فعل فعل جی علم علم الرجل یسید و جل یجل و خلا
 فعل و جل و ذاک موعود یجل یجل لا یجل لم یجل لا یجل
 هل یجل قاعده و او ساکن بیاسر مبتدا که رفت
 کسر یمن ایجل الوضع نهادن وضع یضع وضع

فعل و وضع و ذاک موعود یضع یضع لا یضع لم یضع لا یضع
 و یضع داشت کسر از نهادن و او هم چون یجد او نهادن کسر یابد
 حق بود شنید یانت یا نفعه لا یلم یبدیل الیوم اناسید
 و دم یام و و ما موعود یوم یوم لم یوم لا یوم هل یوم
 فعل یعمل چون یشر یشر الی الیوم و الیوم و الیوم و الیوم
 و اسم و ذاک موعود لم یوم لم یوم لم یوم لم یوم هل یوم
 و او و یابی که از سکون عاریت و و یی فخر زبان جاریست
 چون در مذات طبع نفیل بالفت واجب التبدیل و و یابی
 یا اگر شت بعد فخر موضع حرکت بالفت واجب التبدیل
 از حال و یابی چون نال چون ساکن قرار ندیم کاتوبی حرف
 یی هم مدغم جایز است ان چه خارج خاب و و یابی چنین
 که در صواب حذو یک ساکن است یا تحریک یست اصل
 همان یی شکیک نا آه چه عین شد حذف که یقم
 که بکسر شد موعود تا بر بعد حذف و و یابی موعود

و کسر بودا ال هکات ثلاث کاه بیان چون بر حرف قاف
 کذا که یکبارستان پیدا زنی که باقی نقل ساری
 باب عجم در شل آید در حرف هین چهار آید ارباب فعل
 غیر از افعال کفای معروف قال یقول قولاً مقولاً و ذاک مقول
 لیقول قولاً یقول لیقول لا یقول هل یقول محمول یقول یقال
 لیقول لا یقول لم یقول لا یقال هل یقال ارباب فعل یقول هو
 ضمه یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب
 لا یضرب لم یضرب هل یضرب ارباب فعل یضرب هو
 خائف و ذاک محمول یخوف یخوف یخوف یخوف یخوف یخوف یخوف یخوف
 و ذاک محمول یخوف یخوف یخوف یخوف یخوف یخوف یخوف یخوف
 ان یخوف که سئل آمد از عین شان یخوف یخوف ارباب فعل
 المظنون در آن استند طالع یطالع طوله هر طریق لیطالع طالع
 لم یطالع هل یطالع باب یطالع چه آید یطالع و شل آن
 فی یطالع یطالع فعل یطالع یطالع یطالع یطالع یطالع یطالع

و خایه عود عود فعود ان یطلب فذکر مدقو لیدع اربع لا یبدع
 لم یبدع لا یبدع هل یبدع و او چون در حرف سواد فکدر که بود
 هر باقی کسرت قلب و او واجب یا است یا حکم فکدر
 حیا محمول ماضی دعوی و عباد و عو چون شد حرف و او در حرف
 که با شده عقیب هم واقع می کنند یا هیئت بدل هر یکنی وید
 عیان مثل و او و او چون فرا و سند هم کا وین با سکون شود هم
 و او و یا کند بعد تمام در هر آن هر یکنی کند و اتمام ارباب فعل
 چه حرف یضرب الحوی یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب
 مری که یوم یوم لا یوم لم یوم لا یوم هل یوم ارباب فعل یوم
 علم یعلم الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی
 فذکر مری فی الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی
 لم یعلم هل یعلم یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب یضرب
 فی لا یضرب لم یضرب لا یضرب هل یضرب ارباب فعل یضرب چون فذکر
 الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی الوضی
 اربع لا یبدع لم یبدع هل یبدع ارباب فعل یبدع الوضی

[illegible]

154

[illegible]

برداشتیم و چون در این مقام رسیدیم در شهر فرمود

قال للحبيب فمت اوتار التوت

ان كنت تسمع صرعى وندنيا
تدكت فانت حبي اطل عيني

لا تخش من عيم وطان حما ليا
انما انصاع الدليل وبقى

جيمي وادع طالبي روا شا
ما را بگفت قمره و لعلها

تنبها على صرعى بكت صبا حيا
لو صلح الخول بعدك بولسي
فلا جعلني الله مع فلك و صبا حيا

كبر بولي تود بولي كند موادم

وهي تدور بجزيرة حيا عيني

من مفاخر و انوار عيني
كروا و طالع ما هو ابر

حكم عزم ابراهيم بكتم
بدره بشارت و درو علم

بدره بشارت و درو علم
بدره بشارت و درو علم

كلما في صرعى فافان
بدره بشارت و درو علم

بدره بشارت و درو علم
بدره بشارت و درو علم

بدره بشارت و درو علم
بدره بشارت و درو علم



دست انداخته بر دهنی شقی بی قش و نقد و فرزانی دوری
بالا کند بر دهن بی حزن نم کی صالح خواندنی رسول

۱۵
دل به خاک و به خاک و به خاک
آب به بی غیر ندارد سر

دست انداخته بر دهنی شقی
بالا کند بر دهن بی حزن
نم کی صالح خواندنی رسول
دست انداخته بر دهنی شقی
بالا کند بر دهن بی حزن
نم کی صالح خواندنی رسول
دست انداخته بر دهنی شقی
بالا کند بر دهن بی حزن
نم کی صالح خواندنی رسول

دست انداخته بر دهنی شقی
بالا کند بر دهن بی حزن
نم کی صالح خواندنی رسول
دست انداخته بر دهنی شقی
بالا کند بر دهن بی حزن
نم کی صالح خواندنی رسول
دست انداخته بر دهنی شقی
بالا کند بر دهن بی حزن
نم کی صالح خواندنی رسول

مستم از همه باده نه لولا الله الخ در این شهر بانه نو
نظارت و انجمن بود و درین اوج شمع سوخته که بکف باطلن نه
جوانی داشت همه در سوال جواب نشسته و گفته همه در جواب
برادر نیز حکو با حق است و گویم هر ۱۱۱۱ کویم بالا هر گفته
ما در نور بودیم و مجلس نشسته داشتیم و هر چه در خانه بکلیف
بود ما شب بخت می نه فو نه بودیم بکینه بود و در هر کوه
و کف بودا رفقا خانه تو می نشسته در خانه که بهیچ در خانه
نیت از حق شایسته هم بر داشتند همه هم بولند و خنده
نموده که نه راه بودا و اما بواسطه این راه که هم و هوا بکشت
و بهیچ بهیچ بود و در شاه بودیم و همه طایر را کویم و الله
و حق به از بس بودیم و در خانه خفا و خفا که در شمع
از خانه در بایک و خفا و کو با حق خانه باده و خفا

بگوشت از حق شایسته و در این شهر بانه نو
مستم از همه باده نه لولا الله الخ در این شهر بانه نو
نظارت و انجمن بود و درین اوج شمع سوخته که بکف باطلن نه
جوانی داشت همه در سوال جواب نشسته و گفته همه در جواب
برادر نیز حکو با حق است و گویم هر ۱۱۱۱ کویم بالا هر گفته
ما در نور بودیم و مجلس نشسته داشتیم و هر چه در خانه بکلیف
بود ما شب بخت می نه فو نه بودیم بکینه بود و در هر کوه
و کف بودا رفقا خانه تو می نشسته در خانه که بهیچ در خانه
نیت از حق شایسته هم بر داشتند همه هم بولند و خنده
نموده که نه راه بودا و اما بواسطه این راه که هم و هوا بکشت
و بهیچ بهیچ بود و در شاه بودیم و همه طایر را کویم و الله
و حق به از بس بودیم و در خانه خفا و خفا که در شمع
از خانه در بایک و خفا و کو با حق خانه باده و خفا

بسم الله الرحمن الرحيم ٢١
توفيكم مكي ثم قال ادبره لانا سحفت عنه قفا
طال وقوفه واصلوع سمعه اقول يا رب
امر ملاه فارحم عبدك الذي لما يا رب المصا
الك معقدي طوي لغيره كون مولاه طوي
لاني فادما ارقا نكوالا ذال لال ويا
عند ولا سقم انتم من صبه لولاه اذا سئلكي منه نصه
اها لانه ثم لبا ارسله لظلم مهلا اجابته ثم انا
قودي يدي عدي وانت وكنتي وطلعت من عنيا
متركت تشنانه لركي فحبك الصوت قد سمينا
دعاك عدي بول في عجب فحبك البتة ص صفا
سلي لا رعة ولا ريب ولا ص ص ص ص ص ص ص

الحمد لله الذي لا يبلغ مدحنا القائلون ولا
نعايد العارون ولا يادعي حقه المجتهدون
الذي لا يدركه بعد النعم ولا يينا له غوص الفطن الذي
ليس لصفته حد محدود ولا نقت موجود ولا
وقت معدود ولا جل محدود فطر الخلاق
بقدرته ونشر الرياح برحمته ووتد بالنعوت
ميدان ارضه اقول انتم صوفه وكان عرفته ان تصد
بقية وكان التصديق توحيد وكان توحيد الاخلاص له
وكان الاخلاص له تفي الصفا عنه بشهادة كل صفة انما
في الوصف وشهادة كل موصوف فلما غير الصفة
فوصف الله فقد غرته وموجبه فقد ثناء ومثناه
فقد جنوا وموجوا فقد جهله وموج جهله

کرم الله وجهه
 صاحب دین و دنیا
 امیر و مدبر
 و مدبر

از این کتاب در هر روز
در هر وقت که بخواهید
بخوانید و بفهمید
که خداوند چه میگوید

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عقود و کتب و نسخ
و کتابخانه و اسناد
و سوابق و اوراق
و سایر اسباب

[illegible]

كتاب في بيان حقائق
 الدين وادراك حقائق
 الحقائق وادراك حقائق
 الحقائق وادراك حقائق
 الحقائق وادراك حقائق

ثم جمع سبحانه من حزن الارض وسهلها
 وبنائها ومنحها تربة سنها بالماء حتى
 صلصلت خاضت ولا طها باليلة
 ففوتت فجلل منها صون رت احنا
 ووصول واعضاء ووصول اجدها
 استمسكت واصلدها حتى صلصلت
 لوتت معد وور واجل معلوم ثم تقح
 منها من روجه فتلت انسانا اذا
 هان جيلها ونكرت وجوارح مجيد
 تحتد بها وادوات يقابلها ومعرفة
 يفرق بها بين الحق والباطل ولا
 رواف ولا المسام ولا لون ولا

ولا جناس معونا بالوان المختلفة ولا
 شياء الموثقة بلفة والاشد المتغاربة
 والاعلاط المتباعدة من الحي والبر والبلد
 والجور والمساوية والشر والعدل الله
 سبحانه والملائكة وديعته لربهم وعهد
 وصية اليهم الاوعان بالسيود والجنج
 لتكرمتهم فقال سجد ولا دم فجد ولا
 ايلين الحي وقياله اعتر نعم المحية و
 غلب عليهم الشقوة وتغرز ومخلقه
 النار استوي خلق الصلصال واعطاه
 فاعطاه الله المصايد اسحقنا للخطية و

واستقاماً للبلدية وانجازاً للعدة فقال

أنت من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم
ثم أمكن سبحانه آدم داراً ارغى فيها عيش
وآمن فيها مجلته وحضر ابليس وعداؤه
فأغتره ابليس ففاسده عليه بدار المقام و
مراخقة الاموار قباع اليقين بشككه و
الفرمجة بوعنه واستبدل بالجدل و
جلا ولا غشاز فدم ما ثم بسط الله سبحانه
في تربته ولقاه كلمة وحيدة ووعده
المرد الى رحمة ما هبط الى دار البلية
وتناسل الذرية واصطف سبحانه
من ولد انبياءه اخذ على الوحي
ميشاقهم وعلى تبليغ الرسالة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من غير حساب
والحمد لله الذي جعلنا من جنات
الجنة جناتاً من جنات الجنات
والحمد لله الذي جعلنا من جنات
الجنة جناتاً من جنات الجنات
والحمد لله الذي جعلنا من جنات
الجنة جناتاً من جنات الجنات

عاقبة او طرد في سجنه او منير الى غير هذا

من الفلاحة وانقذهم بكلمة من الجحالة ومنها
ثم اختار سبحانه محمد صلى الله عليه واله لقائه
وبرضاه ما عنده فأكبره عن دار الدنيا وشراب
به عن معاونة البليوى فقبضه اليه كبريا صلى الله و
على له وخلف فيكم ما خلف في الانبياء في احوالها
اذ لم يتركهم مالا غير طريق واضح ولا علم قائم كتاب
وتكم ميثاقا لاد وحرامه وفضائله وماراضه و
ناسخه ومنسوخه ورضاه وعزمه وخامنه
وعامة وغيره وامثاله ومهله ومحدوره
ومحلكه ومشاهاه مفسر جهله وميثاق غوامضه
بين ما حور علمه وموسج على البعارة جهله وبني
مشتبه في الكتاب بضره معلوم في التسهل

٧

هذا نقل من نسخة المخطوط التي هي في
 مكتبة امير المؤمنين في مدينة دمشق
 في سنة ١٠٦٠ هـ في شهر ربيع الاول
 في يوم الاثنين في الساعة العاشرة
 من قبل الشيخ الفاضل
 في مدينة دمشق

وتمت هذه المصاحفة على ايدى فرقة من الدخيلة وقرآنهم

بسم الله الرحمن الرحيم

در روز یکم او غرض خود را از دست بردار
و این که با کسی در کار نبوده و بگوید که
ما را از این کار دور نگه دارید

اما من می خواهم بدانم
چرا شما را از این کار دور نگه دارند

در شبانه روزی که می باشد با این حرفه هر که می باشد

ادام شون آسرد کولونیک

درست جین نام کبر

قسم نکره ج اوله بشره نکره در قیاس

کتابت کرده است

چشم بر مرکب قیام دارد
نغمه در آواز سرودن بر کمال

کتابخانه عمومی و موزه ملی ایران

کتابخانه عمومی مسجد اعظم کربلا

بر وجهی که در صورت او
می باشد که در صورت او

[illegible]

در روز یکم او غرض خود از این استماع را

و اما که می رسد به روزگار هر دو یکدیگر را در کار می بیند و در کار

[illegible]

که در آن فتنه در آن
یکی نفره و در آن را بر میقتد

کتاب فی الجہاد و السیر من ص ۱۰۰

چون که بگویم هر یک از اینها را در هر یک از اینها

مستحق قواصع بر صفت افزاید

در افع قمر و جمعه کبریا
نور شمع و سحر و سحر
در سحر و سحر و سحر

از طرفین شیخ که اینجا دارد، در دست

عنه كذا في نسخة أخرى من هذا المجلد

سازگار بود که در پرتو انوار کماله معلوم که از عشق و دلی و ادب

خداوند که عالم متولد است بر چه مقدس حضرت محمد بن الحنفی و علی علیه السلام
 ایها الناس باید دانست که حضرت حق جل و علا شایسته است و آیت
 خدای عز و جل را نام نمی کند و ولود و نور با خود ندارد و دیگر
 اما خواهد بود که بگویند از آن درین و دان و دیگر می گویند که این است
 آن در واقع و اما خواهد بود و دلیل بر این مطلب احادیثی که نقل
 شیخ حلیل و عالم پیش از ما حسیب اسرار العقاید با نقل از کمال الدین صدیق
 از جمله بن حاتم از صادق آل محمد علیه السلام که فرمود که هر کس که در این
 اگر اثنان که آن ها را آنچه و لو ذهب احد من النبی الحی جاسل و
 حدیث شریفی که اگر نبوده باشد در زمین مذکور و در هر یک یک
 آن دو پس دیگر می خیزد و خواهد بود و او یکی از آن دو پس و
 مورد مانده حدیث باز در همان کتاب نقل می نماید که راوی می گوید که
 یعنی و او را علیه السلام در آن حدیثی که نقل می کند و علی بن ابی الصادق
 فقال قلوا لا من ساءه الا یکره فیها اما قلوا قلوا لا قلوا لا من ساءه
 یعنی سؤال گوید و راوی که بایان می دهد که کلمات خدای متعالی می باشد که در اول
 امام فرمود که زمین خالی نمی ماند از حق و بعد از حق خدای تعالی یا
 و اختیار بر این مطلب لا حد و لا محصر که کلماتش در اول و در این کتاب
 که فرمود از آن حدیثی که نقل می کند از حق و بعد از حق خدای تعالی یا
 منور که نقل می کند و خدای تعالی و علی بن ابی حمزه و علی بن ابی حمزه که نقل می کند

بعد از این که ما را برود و درین توجیه حال عدم المثال ان حضرت و روشن فرمایند
 و اینها نقل می نماید در همان کتاب ناقلان شیخ الطبرسی که اعلام الدین از آن کتاب
 خدای عز و جل را نام نمی کند و ولود و نور با خود ندارد و دیگر
 اما خواهد بود که بگویند از آن درین و دان و دیگر می گویند که این است
 آن در واقع و اما خواهد بود و دلیل بر این مطلب احادیثی که نقل
 شیخ حلیل و عالم پیش از ما حسیب اسرار العقاید با نقل از کمال الدین صدیق
 از جمله بن حاتم از صادق آل محمد علیه السلام که فرمود که هر کس که در این
 اگر اثنان که آن ها را آنچه و لو ذهب احد من النبی الحی جاسل و
 حدیث شریفی که اگر نبوده باشد در زمین مذکور و در هر یک یک
 آن دو پس دیگر می خیزد و خواهد بود و او یکی از آن دو پس و
 مورد مانده حدیث باز در همان کتاب نقل می نماید که راوی می گوید که
 یعنی و او را علیه السلام در آن حدیثی که نقل می کند و علی بن ابی الصادق
 فقال قلوا لا من ساءه الا یکره فیها اما قلوا قلوا لا قلوا لا من ساءه
 یعنی سؤال گوید و راوی که بایان می دهد که کلمات خدای متعالی می باشد که در اول
 امام فرمود که زمین خالی نمی ماند از حق و بعد از حق خدای تعالی یا
 و اختیار بر این مطلب لا حد و لا محصر که کلماتش در اول و در این کتاب
 که فرمود از آن حدیثی که نقل می کند از حق و بعد از حق خدای تعالی یا
 منور که نقل می کند و خدای تعالی و علی بن ابی حمزه و علی بن ابی حمزه که نقل می کند

قال سبحانه يا ابراهيم وجهك عرج عليه كثر

لا بد ان تور القصة قاله وقصها بعد الحق على
وبل لى شفاؤه حصادة والصور في يوم القصة يفتح
لا بد ان تور القصة قاله وقصها بعد الحق على
من موسى او شافق قولا يعرف في طرفة واعرف
بغيره وادعوه وانفلا وامت صه العاطف تسمى
ولا عفر عزة ولا والله استعيلك من بار
على لهما في حاله الخلافة العبد اقول للآل
حق تعرض العرفى وعيد لا تشبى الخ صلا ربه
لا تقربهم ان لا عدا لحبل الرضى بصللا
قال في ذلك على السبى في الخفى فانه في الله التي مات بها
فوجدت يات به ووجدت طرفة من يبرأ له وله
عنه ولان السيد ميل الرم ذهب الجهة عربى
بابى العيسى نبت ح وجهه نكتة سودا

الحق

مثل النظم من المذلة ثم نزل قوله وتنبى حق طقت
وجهه بغير اسود فاقم لداك من خضرة السمة ولها
من القاصه سرور وسماته فلم يلبث نذكر الا طلال
حق نبت في ذلك الطان في وجهه طقة بصفه علم نزل
تربى اليه وتنبى على السقى وجهه واسمى وانفى الله
فاهله وانما قول كذا لواعظ ان عدا في يحيى
حجة من هبات تبارك في رقت منه تحدى
وعفا في الاله عن عيبات فالسرا والى
اولاء يحيى وتولوا على في الحلة ثم من بين
بينة واعد ابراهيم واصبه بالصفى ثم اتبع قوله
اسم الله لا اله الا الله صاعدا الله ان الله رسول الله
الله ان امر المؤمنين صاعدا ثم يلى عيسى نفسه طلالا
دعوة ربه للحق اذ حصاة سقطت

يسوسه نور من يصفى بوزاء شمع رفته فلما استقرت
 ما تروى من نور وقلوب ترسم بركاته شمع من نور
 والله لا لا حيرة ما لا انبعاثا وجميع البقية
 واليه في يوم المعاد ما منا وهو الملائكة من الملائكة
 حوافضه كعبه لوان في يومه حجب
 كما انما له دمه انه على جبال
 من انى كعبه شدة طمانينة
 اقابلت كعبه من نور شمس
 حركة من نور صوفية
 سائله انما في كعبه كعبه كعبه
 عماره من نور كعبه كعبه كعبه
 نور من نور كعبه كعبه كعبه
 سائله انما في كعبه كعبه كعبه

ومن كلامه عليه السلام المعروف بحكمة الشقيقة
 اما والله لقد تقصصنا فلان وانما يعلم ان
 محلى منها محل القلب والروح فيجد
 عنو القيل ولا يوفق الى القيل فحلت بها
 نوباً وطويت عنها كتماناً وطفقت ارباب
 بين ان اصول بيد جنة او اصغر على ضيقة
 عينا بهم فيها الكبر وشيب فيها الضيق
 ويكمن بها من حق يلقى فيه فرايت ان
 القبر على هاتان ابي نصرت وفي القبر قدى
 في الحق شئى ابي تاني بها حق افضى لاول
 سبيله فادى بها الى طرارة بعد ان تم

۱۰۰
یا علی علیه السلام

آمار و معروضات

1875

Handwritten signature: *Handwritten signature*

و بعد از آنکه
 در این عالم زیاده از حد است
 و از آن تو را آید و من نمی توانم
 صفت منقول از بعضی بزرگان
 از ویلیغی و بیگانه ای
 آنکه در ویلیغی و بیگانه ای

که در این عالم زیاده از حد است
 و از آن تو را آید و من نمی توانم
 صفت منقول از بعضی بزرگان
 از ویلیغی و بیگانه ای
 آنکه در ویلیغی و بیگانه ای

که در این عالم زیاده از حد است
 و از آن تو را آید و من نمی توانم
 صفت منقول از بعضی بزرگان
 از ویلیغی و بیگانه ای
 آنکه در ویلیغی و بیگانه ای

که در این عالم زیاده از حد است
 و از آن تو را آید و من نمی توانم
 صفت منقول از بعضی بزرگان
 از ویلیغی و بیگانه ای
 آنکه در ویلیغی و بیگانه ای

و بعد از آنکه
 در این عالم زیاده از حد است
 و از آن تو را آید و من نمی توانم
 صفت منقول از بعضی بزرگان
 از ویلیغی و بیگانه ای
 آنکه در ویلیغی و بیگانه ای

که در این عالم زیاده از حد است
 و از آن تو را آید و من نمی توانم
 صفت منقول از بعضی بزرگان
 از ویلیغی و بیگانه ای
 آنکه در ویلیغی و بیگانه ای

که در این عالم زیاده از حد است
 و از آن تو را آید و من نمی توانم
 صفت منقول از بعضی بزرگان
 از ویلیغی و بیگانه ای
 آنکه در ویلیغی و بیگانه ای

که در این عالم زیاده از حد است
 و از آن تو را آید و من نمی توانم
 صفت منقول از بعضی بزرگان
 از ویلیغی و بیگانه ای
 آنکه در ویلیغی و بیگانه ای

است
 اراد ان يروى اوله
 من طبعه في نسخة
 كتبه بعد ان طبعه في اوله

في نسخة
 من طبعه في نسخة
 كتبه بعد ان طبعه في اوله

في نسخة
 من طبعه في نسخة
 كتبه بعد ان طبعه في اوله

في نسخة
 من طبعه في نسخة
 كتبه بعد ان طبعه في اوله

في نسخة
 من طبعه في نسخة
 كتبه بعد ان طبعه في اوله

في نسخة
 من طبعه في نسخة
 كتبه بعد ان طبعه في اوله

في نسخة
 من طبعه في نسخة
 كتبه بعد ان طبعه في اوله

في نسخة
 من طبعه في نسخة
 كتبه بعد ان طبعه في اوله

في نسخة
 من طبعه في نسخة
 كتبه بعد ان طبعه في اوله

لا اله الا الله محمد رسول الله

الحقون ازلنا بقولهم

Handwritten text in Arabic script, likely a title or chapter heading, partially visible at the top of the page.

三

الحمد لله الذي جعل القرآن
أزكى من سائر الكتب

در این کتاب
 عیناً نقل شده است
 از کتابخانه
 قاجاریه
 شماره ثبت
 ۱۰۰۰۰۰۰۰

بنی بود تو دهمار و که از این مر
 چرا صفی ندیدم دفع تو در دم
 غبار خمر حان ذوقش ای نه و تنی
 که در درج او نه بهین فکر
 بنی بود تو دهمار و که از این مر
 چرا صفی ندیدم دفع تو در دم
 غبار خمر حان ذوقش ای نه و تنی
 که در درج او نه بهین فکر

در این کتاب
 عیناً نقل شده است
 از کتابخانه
 قاجاریه
 شماره ثبت
 ۱۰۰۰۰۰۰۰

تو را چون بود برادر کوفه قی در که نه پادشاه
 یک که کوبه تو را به کوه سنگ نهد
 در رخ سحر خیز جانان تو فکرها
 بی بارگشتی نذر در بارگاه نه بهین فکر
 هزاران ای بر تو سازم از راه

از جمله جفا
ان بل غصه است خود
چشم من شکسته است
در ویدیشی روح پرورش در پیش
در ویدیشی روح پرورش در پیش

حکایت از کوه دانه زانو
و در برابر آفتاب
فراگشته حضرت آدم
کیست گفت
که این کوه دانه زانو
و در برابر آفتاب
فراگشته حضرت آدم
کیست گفت

عرومانه زانسان
ان دو نوری که درین دنیا
که اند یکدیگر را
عرومانه زانسان
ان دو نوری که درین دنیا
که اند یکدیگر را

و ایشان کین شد جبریل الحظ فکند شکون
که شده بود بعد از خلق سر
لرزه در میان آسمان
و کوه شوره عرش خدا
و علی اکبر و امام
که امیه که بر سر شیشه
به نصب است
می رفتند و جیبی
بشود

که کینه است
سوی خفا به فرزند
او محمد اکبر
منقبانست ظالمی
نطقه هر چه
آفریننده که
آفریننده که
آفریننده که

بیت النبوه جواب شنیده و ابستانده شد حضرت رسول ص و والد
 فرمودند هر یک از این ظروف را بر تنبیه گیرید و بعد تناول نمایند
 بی حضرت زهرا علیه السلام عرض کردند یا ابنا خلاف عالم و سایر
 بندگان جرئت عطا نفس نموده حال مرضی فرما من عرض کنم فرموده
 اند فرمودید من خداوند قیامت هستم هر که عصمت از این کار روئین
 است لذت نش از این عمل شیرین مراست خود را هر کسی نگاه دارد
 این مور را دیگر بر دست حضرت رسول ص و والد فرمودند حدیث
 ایشان حضرت امیرالمومنین ع عرض کردند یا رسول الله مرخص
 فرما من عرض کنم جناب ختمه یا نبی حضرت مرخصی علی را مرا
 اند فرمودند جناب امیر عرض کردند یا رسول الله همان در مرا خانه
 این کاسه دروشتن مراست که می داشتی از این عمل شیرین
 است خوشدل پس آن کرد نش از این مور را دیگر است حدیث
 از عم حضرت امام حسن عرض کردند یا جدت عظیم از این کاسه
 درشتن مراست فیض حلم از این عمل شیرین مراست حلم داشتی از این
 مور را دیگر مراست حضرت رسول ع فرمودند حدیث با فضیله
 حسین عرض کردند یا رسول الله من عرض میکنم حضرت رسول
 ع فرمودند بخور و دریده عرض کردند یا جدت عظیم از این کاسه
 درشتن مراست لذت عشق از این عمل شیرین مراست مطلب از این
 این مور را دیگر مراست حضرت بیضا ع و والد فرمودند حدیث
 از عمی سلمان رضی الله عنه عرض کردند یا رسول الله

لاله
 در صفت در رتبه شایسته تر از لاله
 شایسته به آن شکست خود شکست
 خدا ختم رحمت
 تا به خیر و کمال
 در صفت در رتبه شایسته تر از لاله
 شایسته به آن شکست خود شکست
 خدا ختم رحمت
 تا به خیر و کمال
 در صفت در رتبه شایسته تر از لاله
 شایسته به آن شکست خود شکست
 خدا ختم رحمت
 تا به خیر و کمال

۵۲
 مری و یسکه فاطمه را در اسلام الله علیها محمد کرم را از پدر
 پیر نیاز به که میر علی علیه السلام اعتراف از علی شدت حدیث طایف
 ظاهر ۱۲ و بعد از اسلام حضرت ربه العزت بشارت داد که
 حق در یوم المیزان جمیع کنه کاران انسیه را بیخود چون صبیغ شد
 بین موجودات خواجه عالم بجز فاطمه تشریف آوردند داشتاده بهشت
 یسکه حق عیانه مشغول به که حضرت ابد الله الغالب شریفا محض
 با ابرار شود که سلمان از عقب در آمد عرض کرد السلام علیکم

مشب از خندیل غوغی کبریا خون
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر
 مشب از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر

مشب از مرزم و از کوه صاخون جگر

قاسم ناکام
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر
 مشب از خندیل غوغی کبریا خون
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر
 مشب از خندیل غوغی کبریا خون
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر

مشب از خندیل غوغی کبریا خون
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر
 مشب از خندیل غوغی کبریا خون
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر

مشب از خندیل غوغی کبریا خون
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر
 مشب از خندیل غوغی کبریا خون
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر

مشب از خندیل غوغی کبریا خون
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر
 مشب از خندیل غوغی کبریا خون
 از در و اف حسی ایوان طلاق خون جگر

بیاورید به برادران
و تفتیش با تو کوچه
همچو چرخ که دریم
نمال این بخت را هم
نقطه اینجا را به دنیا
همچو چشم تو تو خورشید
عز و دولت که در تیره
بوم آرزو ده و بخت و دولت
نمال این بخت را که در دست
نمال این بخت را که در دست

نقطه اینجا را به دنیا
همچو چشم تو تو خورشید
عز و دولت که در تیره
بوم آرزو ده و بخت و دولت
نمال این بخت را که در دست
نمال این بخت را که در دست

نقطه اینجا را به دنیا
همچو چشم تو تو خورشید
عز و دولت که در تیره
بوم آرزو ده و بخت و دولت
نمال این بخت را که در دست
نمال این بخت را که در دست

نقطه اینجا را به دنیا
همچو چشم تو تو خورشید
عز و دولت که در تیره
بوم آرزو ده و بخت و دولت
نمال این بخت را که در دست
نمال این بخت را که در دست

نقطه اینجا را به دنیا
همچو چشم تو تو خورشید
عز و دولت که در تیره
بوم آرزو ده و بخت و دولت
نمال این بخت را که در دست
نمال این بخت را که در دست

نقطه اینجا را به دنیا
همچو چشم تو تو خورشید
عز و دولت که در تیره
بوم آرزو ده و بخت و دولت
نمال این بخت را که در دست
نمال این بخت را که در دست

ثمرات سماوات و زمین بسانند
 علی که می کیم از ملک حق
 در ملک قاطع الشاه موجبات
 هفتی باد بیق نش
 خیرت برب یمنی و من
 عسکرم سد
 صرر لک قلب
 محمود صغیر لک آفتاب

[illegible]

کمال دین عالم کشف
کمال یاکمال یاکمال
میرود
بصورت ان شمس موعود
و نه نسیم غنیمت

[illegible]

ما ياتي وقته فذهب لها
 لا تاتي اولادى لا ولدان لنا
 هكنا بنين وود حبيبنا
 هكنا بنين وود حبيبنا
 هكنا بنين وود حبيبنا
 هكنا بنين وود حبيبنا

دود خود اذ ديدن ها جاريد كنند
 بهر ويه ما بهر داري دايم عز داريد

مريد بنان عاقل
 دود خود اذ ديدن ها جاريد كنند
 بهر ويه ما بهر داري دايم عز داريد
 دود خود اذ ديدن ها جاريد كنند
 بهر ويه ما بهر داري دايم عز داريد

اشعار عمر لعه طه
 فوالله ما ادري واني
 لما حشر افكرت اسير على خيلين
 الاله والوحي شفي انا ارجع ثابتي كما تفعل

ما ياتي وقته فذهب لها
 لا تاتي اولادى لا ولدان لنا
 هكنا بنين وود حبيبنا
 هكنا بنين وود حبيبنا
 هكنا بنين وود حبيبنا
 هكنا بنين وود حبيبنا

ان الله العزيم يقدر داني
 ولوليت مني اظلم

ان الله العزيم يقدر داني
 ولوليت مني اظلم
 ان الله العزيم يقدر داني
 ولوليت مني اظلم

ان الله العزيم يقدر داني
 ولوليت مني اظلم
 ان الله العزيم يقدر داني
 ولوليت مني اظلم

گشت و رفت از خانه
که در بی حد و قلم
آنجا فلک است و ملکست
و اندک کما هم و ملک
قتل او موجه است و ملاقات آن
بنو ملک در بی هست مواته و بی
آن قتل سفیانی و بی دولت نقد
هو مافل در حد دولت موجه نقد

نیکو گشت شمشیر
مکرم گشت مل و صدی
اینها صیاد و نظیر آن
راه اسلام بی کیست
و فتنه جان دادن
نشد گشت شمشیر

کلیکات نبود در عالم
که کند بادی و من را ندیدم
ما دم غیب که گسرم
نشد گشت شمشیر
کلمه مونس امرا

کلمه مونس امرا
مکرم گشت مل و صدی
نشد گشت شمشیر
مکرم گشت مل و صدی
مکرم گشت مل و صدی
مکرم گشت مل و صدی
مکرم گشت مل و صدی
مکرم گشت مل و صدی

دشمنان من از من اورد
مکرم خوف مرا بدم

ایضا مرم علقه من دارم

خون از من و غنای دارم

که در تپان خاطر دارم

نفس من کفایت میکند

جویدل
مرحبا جویدل که گرام

جویدل از صبا باری آید

ما صوبه کرد کاری جویدل

مردان صلیب من

طاف جویدل

کنش به روزی زدی

بکن عالم پیش تو

جویدل من تو صبح لایق

افشا منم ماند

استخوان سبک تو

که بیاد تو در من

مرحبا جویدل

نفس من کفایت میکند

از من و غنای دارم

خون از من و غنای دارم

نفس من کفایت میکند

افشا منم ماند

جویدل

نفس من کفایت میکند
از من و غنای دارم
خون از من و غنای دارم
مرحبا جویدل
نفس من کفایت میکند
از من و غنای دارم
خون از من و غنای دارم

افشا منم ماند
استخوان سبک تو
که بیاد تو در من
جویدل من تو صبح لایق
بکن عالم پیش تو
کنش به روزی زدی
طاف جویدل
افشا منم ماند
استخوان سبک تو
که بیاد تو در من
جویدل من تو صبح لایق
بکن عالم پیش تو
کنش به روزی زدی
طاف جویدل

مطارد به لقب گویا از
دوران ابراهیم لاری

و بهر حال در این کتاب

که درین شقیقت لطیفه مراد از هر یک است

الحق انما هو الحق لا يدور في فلكه

تاریخ و جغرافیة ایران - از سید محمد علی آشتیانی

سویں صفر ۱۲۸۰

مقامی سرکار کے سامنے
مقامی سرکار کے سامنے

[illegible]

نصفه اربعه اشد و در تمام غوطه ها هم اعمال هم عالی و در سینه

فردی و غیر فردی، مولد و غیر مولد، جاری و غیر جاری، منقسم و غیر منقسم،

فصل في بيان ما هو عليه الحق في الدنيا والآخرة

18

100

و ص ۱۰۰

همه اینها در پناه ترانه

مقیم در بارگاه برآمد

نور چشم تیری هم اخفتند

از سلطان مکی و لشکرش

هر که از این آفرینش عادت کرد

روز و شب در هر دو شب طای میباید

سپاه روزگار و تمام مکنی

از این کوی و راه و سیلابی

چرا که در این راه و سیلابی

برست و خفته و در هر دو شب

کمی ادم که بفرار است نهاده

خوابت نه لطف بتا

همه اینها در پناه ترانه

مقیم در بارگاه برآمد

نور چشم تیری هم اخفتند

از سلطان مکی و لشکرش

هر که از این آفرینش عادت کرد

روز و شب در هر دو شب طای میباید

سپاه روزگار و تمام مکنی

از این کوی و راه و سیلابی

چرا که در این راه و سیلابی

برست و خفته و در هر دو شب

کمی ادم که بفرار است نهاده

خوابت نه لطف بتا

خوابت نه لطف بتا

خوابت نه لطف بتا

۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲



